



خبرانی توسط جفری دی ساکس در پارلمان اروپا
منبع خبر و تاریخ نشر : کانستریوم نیوز «2025-02-27»
برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

اخبار کنسرسیوم جلد 30، شماره 61 — شنبه، 1 مارس 2025

Consortium News

Independent Investigative Journalism and Political Review - Since 1995

consortiumnews.com

CN LIVE

Robert Parry 1949-2018

جفری ساکس: ژئوپلیتیک صلح

Jeffrey Sachs: The Geopolitics of Peace

نویسنده سیاست خارجی ایالات متحده پس از جنگ را برای نمایندگان اروپایی توضیح می‌دهد، افسانه‌ها را در مورد اوکراین منفجر می‌کند و سیاست خارجی مستقل اروپا را ترغیب می‌کند.

The author explains manipulative U.S. post-war foreign policy to European MPs, explodes myths about Ukraine and urges an independent European foreign policy.

این متن ویرایش شده‌ای از سخنرانی پروفسور جفری ساکس در پارلمان اروپا در رویدادی با عنوان «ژئوپلیتیک صلح» است که توسط دستیار دبیرکل سابق سازمان ملل متحد و نماینده کنونی BSW مایکل فون در شولنبورگ در 19 فوریه 2025 برگزار شد.

**مطالعه این مقاله برای هر پژوهشگر و برای هر خواننده که بتواند
اوضاع کنونی جهان معاصر و بخصوص به ارتباط علل و عوامل جنگ
اگر این و بداند ضروری و حتمی است داکتر «مل» .**

قسمت اول مقاله

مقدمه

از همه شما به خاطر فرصتی که در کنار هم بودن و فکر کردن با هم به ما دادید متشکرم. این در واقع یک زمان پیچیده و سریع در حال تغییر و بسیار خطرناک است. بنابراین، ما واقعاً به وضوح نیاز به فکر داریم من به خصوص به گفتگوی ما علاقه مند هستم، بنا بر این سعی می‌کنم تا جایی که می‌توانم مختصر و واضح باشم.

من وقایع اروپای شرقی، اتحاد جماهیر شوروی سابق، روسیه و اوکراین را از نزدیک در (36) سال گذشته تماشا کرده‌ام. من مشاور دولت لهستان در سال 1989، تیم اقتصادی پرزیدنت گورباچف در سال‌های 1990 و 1991، تیم اقتصادی پرزیدنت یلتسین در سال‌های 1991 تا 1993 و تیم اقتصادی پرزیدنت کوچما در اوکراین در سال‌های 1993 تا 1994 بودم.

من به معرفی واحد پول استونی کمک کردم. من به چندین کشور در یوگسلاوی سابق به ویژه اسلوونی کمک کردم. پس از میدان، دولت جدید [در اوکراین] از من خواست که به کیف بیایم، و من را در اطراف میدان بردند و من خیلی چیزها را از نزدیک یاد گرفتم.

من بیش از «30» سال است که با رهبران روسیه در تماس هستم. من همچنین از نمای نزدیک رهبری سیاسی آمریکا را می‌شناسم. وزیر خزانه داری قبلی ما، جانت یلن، معلم فوق العاده اقتصاد کلان من (52) سال پیش بود. ما نیم قرن است که با هم دوست هستیم.

من این افراد را می‌شناسم. این را به این دلیل می‌گویم که آنچه می‌خواهم از دیدگاه خودم توضیح دهم دست دوم نیست. اپیدئولوژی نیست این چیزی است که در این مدت با چشمان خودم دیده‌ام و تجربه کرده‌ام. من می‌خواهم درک خود را از واقعیتی که در بسیاری از زمینه‌ها برای اروپا رخ داده است را با شما در میان بگذارم و نه تنها بحران

اوکراین، بلکه وقایع صربستان (1999)، جنگ‌های خاورمیانه، از جمله عراق، سوریه، جنگ‌های آفریقا، از جمله سودان، سومالی، لیبی را نیز شامل می‌شود. اینها تا حد زیادی نتیجه سیاست‌های عمیقاً نادرست ایالات متحده است. آنچه من خواهم گفت ممکن است شما را شگفت زده کند، اما من از تجربه و آگاهی از این رویدادها صحبت می‌کنم.

سیاست خارجی ایالات متحده :

اینها جنگ‌هایی است که ایالات متحده ر آنرا رهبری کرده و یا که باعث آن شده است. و این بیش از (30) سال است که یادآوری آن بجا و درست است. ایالات متحده، به ویژه در سال‌های [1990-1991]، و سپس با پایان یا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به این دیدگاه رسید که ایالات متحده اکنون جهان را اداره میکند، و ایالات متحده مجبور نیست به نظرات، خطوط قرمز، نگرانی‌ها، دیدگاه‌های امنیتی، تعهدات بین‌المللی یا هیچ چارچوب سازمان ملل توجه کند. متأسفم که اینقدر صریح می‌گویم، اما می‌خواهم بفهمید.

من در سال (1991) بسیار تلاش کردم تا * کمک مالی برای گورباچف که به نظر من بزرگترین دولت‌مرد دوران مدرن ما بود، دریافت کنم. (* این بخشی از پروژه‌ای شد که توسط پروفیسور گراهام آلیسون در مدرسه دولتی هاروارد کنده با مشاور اقتصادی گورباچف، گریگوری یاولینسکی رهبری شد و در کتاب پنجره فرصت: معامله بزرگ برای دموکراسی در اتحاد جماهیر شوروی، کتاب‌های پانتئون، 1991 منتشر شد.)

من اخیراً یادداشت آرشیو شده بحث شورای امنیت ملی در مورد پیشنهاد خود را در 3 ژوئن 1991 خواندم و برای اولین بار خواندم که چگونه کاخ سفید آن را کاملاً رد کرد و اساساً درخواست من برای کمک به ایالات متحده برای ایجاد ثبات مالی به اتحاد جماهیر شوروی و کمک مالی برای انجام اصلاحات را به تمسخر گرفت که البته من در مورد آن خندیدم این یادداشت * اسنادی را نشان می‌دهد که دولت ایالات متحده تصمیم گرفت حداقل‌ها را برای جلوگیری از فاجعه انجام دهد، اما کدام حداقل‌ها را.

(*ریچارد دارمان، در OMB، این را اینگونه بیان کرد.)

«در تعریف منافع ایالات متحده، ما باید تا حدودی ماکیا ولیستی باشیم. حداقل مقدار لازم برای تسکین رژیم‌هایی که می‌خواهیم با آن روی سایر موارد کار کنیم چقدر است؟ به عبارت دیگر، حداقل چه چیزی برای حفظ حرکت وجود دارد؟ من فکر نمی‌کنم که ما نیازی به نگرانی در مورد تجزیه اتحاد جماهیر شوروی داشته باشیم. اگر این درک داخلی ما باشد، پس می‌توانیم علناً جلو برویم.» بعداً، دارمان می‌افزاید: «می‌خواهم جدی به نظر بیایم در حالی که خودمان را گول نزنیم. ما مواد اولیه کافی برای یک بسته روابط عمومی خوب داریم.» تاکید در اصل.)

آنها تصمیم گرفتند که وظیفه ایالات متحده کمک کردن نیست. کاملاً برعکس. (مقاله من را ببینید "نئوکان ها چگونه هژمونی را بر صلح در اوایل دهه 1990 انتخاب کردند.")

هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی در سال «1991» به پایان خود رسید، این دیدگاه حتی اغراق آمیزتر شد. و می توانم فصل و آیه را نام ببرم، اما دیدگاه این بود که ما [ایالات متحده] نمایش را اجرا می کنیم. [دیک] چنی، [پل] ولفوویتز، و بسیاری از نام های دیگر که با آنها آشنا شده اید، به معنای واقعی کلمه معتقد بودند که اینجا دنیای ایالات متحده است و ما هر کاری را که بخواهیم انجام خواهیم داد. ما از اتحاد جماهیر شوروی سابق پاکسازی خواهیم کرد. ما همه متحدان باقیمانده دوران شوروی را از بین خواهیم برد. کشورهایی مانند عراق، سوریه و غیره خواهند رفت.

و ما اساساً (33) سال است که این سیاست خارجی را تجربه کرده ایم. اروپا برای این کار هزینه سنگینی پرداخته است زیرا اروپا در این مدت هیچ سیاست خارجی نداشته است که بتوانم آن را تشخیص دهم. بدون صدا، بدون وحدت، بدون وضوح، بدون منافع اروپایی، فقط وفاداری آمریکا. لحظاتی وجود داشت که در آن اختلاف نظر وجود داشت و به نظر من، اختلاف نظرهای بسیار شگفت انگیزی وجود داشت. آخرین بار مهم در سال 2003 در پیش از جنگ عراق بود، زمانی که فرانسه و آلمان گفتند ما از دور زدن ایالات متحده در شورای امنیت سازمان ملل برای این جنگ حمایت نمی کنیم. آن جنگ مستقیماً توسط نتانیاهو و همکارانش در پنتاگون ایالات متحده ساخته شد. (به کتاب دنیس فریتز، خیانت مرگبار: حقیقت در مورد اینکه چرا ایالات متحده به عراق حمله کرد، OR Books، 2024 مراجعه کنید.)

من نمی گویم که این یک پیوند یا متقابل بود. من می گویم این جنگی بود که برای اسرائیل انجام شد. این جنگی بود که پل ولفوویتز و داگلاس فیث با [رهبر اسرائیل] بنیامین نتانیاهو هماهنگ کردند.

و این آخرین باری بود که اروپا صدایی داشت. من در آن زمان با رهبران اروپایی صحبت کردم، و آنها بسیار صریح بودند، و شنیدن صدای مخالفت آنها در مورد یک جنگ غیرقابل قبول بسیار شگفت انگیز بود. پس از آن، اروپا کاملاً صدای خود را از دست داد، اما به ویژه در سال 2008. آنچه پس از 1991 اتفاق افتاد و ما را به سال 2008 رساند، این بود که ایالات متحده تصمیم گرفت که تک قطبی بودن به این معنی است که ناتو از بروکسل تا ولادی وستوک، گام به گام گسترش خواهد یافت.

گسترش ناتو

گسترش ناتو به شرق پائینی نخواهد داشت. این جهان تک قطبی ایالات متحده خواهد بود. اگر در کودکی ما نند من با زی ریسک را انجام می دهید، این ایده ایالات متحده است: داشتن این قطعه در هر قسمت از تخته. هر مکانی بدون پایگاه نظامی ایالات متحده، اساساً یک دشمن است.

بی طرفی یک کلمه کثیف در واژگان سیاسی ایالات متحده است. بی طرفی شاید کثیف ترین کلمه بر اساس طرز فکر ایالات متحده باشد. اگر شما دشمن هستید، ما می دانیم که شما یک دشمن هستید. اگر بی طرف هستید، شما یک برانداز هستید، زیرا واقعاً علیه ما هستید، اما فقط به ما نمی گوئید. شما فقط وانمود می کنید که بی طرف هستید. بنابراین، این در واقع طرز فکر بود، و این تصمیم به طور رسمی در سال 1994 گرفته شد، زمانی که پرزیدنت کلینتون گسترش ناتو به شرق را امضا کرد.

به یاد دارید که در {7 فوریه 1990}، هانس دیتریش گنشر و جیمز بیکر سوم با گورباچف صحبت کردند. گنشر پس از آن در یک کنفرانس مطبوعاتی توضیح داد که ناتو به سمت شرق حرکت نخواهد کرد.



جنشیر در جمهوری دموکراتیک آلمان،

آلمان و ایالات متحده از انحلال پیمان ورشو استفاده نخواهند کرد. لطفاً درک کنید که این تعهد در یک زمینه حقوقی و دیپلماتیک انجام شده است، نه یک زمینه اتفاقی. این تعهدات هسته اصلی مذاکرات برای پایان دادن به جنگ جهانی دوم بود که راه را برای اتحاد مجدد آلمان باز کرد.

این تفاهم حاصل شد که ناتو یک اینچ به سمت شرق حرکت نخواهد کرد. (این یک توافق بود، هر چند شفاهی، همانطور که گورباچف به ایالات متحده و آلمان بر اهمیت ایالات متحده تأکید کرد.)

آلمان متعهد میشود که ناتو را به سمت شرق گسترش ندهد. و صریح بود و در اسناد بی شماری آمده است. و فقط به آرشیو امنیت ملی دانشگاه جورج واشنگتن نگاه کنید، و

می‌توانید ده‌ها سند را دریافت کنید. این وب‌سایتی است به نام «آنچه گورباچف درباره نا‌تو شنید». لطفاً نگاهی بیندازید، زیرا همه چیزهایی که ایالات متحده در مورد این وعده به شما گفته است دروغ است، اما آرشیو کاملاً واضح است. (بسیاری از اسناد کلیدی اینجا و اینجا هستند).

بنابراین، کلینتون در سال 1994 تصمیم گرفت تا نا‌تو را تا اوکراین گسترش دهد. این یک پروژه بلند مدت ایالات متحده است. این به خاطر این یا آن دولت نیست. این یک پروژه دولت ایالات متحده است که بیش از 30 سال پیش آغاز شده است. در سال 1997، زیبگنیو برژینسکی صفحه شطرنج بزرگ را نوشت و گسترش نا‌تو به شرق را توصیف کرد.

آن کتاب فقط تفکرات آقای برژینسکی نیست. این ارائه او به مردم از تصمیماتی است که قبلاً توسط دولت ایالات متحده گرفته شده است، که چگونه کتابی مانند این کار می‌کند. این کتاب گسترش اروپا و نا‌تو به سمت شرق را به عنوان رویدادهای همزمان و به هم پیوسته توصیف می‌کند. و فصل خوبی در آن کتاب وجود دارد که می‌پرسد، با گسترش اروپا و نا‌تو به سمت شرق، روسیه چه خواهد کرد؟

زیبگ برژینسکی را شخصاً می‌شناختم. او با من بسیار مهربان بود. من به لهستان مشاوره می‌دادم و او کمک بزرگی بود. او همچنین مرد باهوشی بود، اما در سال 1997 همه چیز را اشتباه گرفت.



باراک اوباما، رئیس‌جمهور ایالات متحده، با مشاوران سابق امنیت ملی، از جمله برژینسکی، در سمت راست خود، در کاخ سفید در 24 مارس 2010. (کاخ سفید / بیت سوزا، مالکیت عمومی)

در سال 1997، او به تفصیل نوشت که چرا روسیه کاری جز پیوستن به گسترش ناتو و اروپا به سمت شرق نمی تواند انجام دهد.

(اینجا برژینسکی در صفحه 118 صفحه شطرنج بزرگ است:

تنها گزینه ژئواستراتژیک واقعی روسیه - گزینه ای که می تواند نقش بین المللی واقع بینانه را به روسیه بدهد و همچنین فرصت تغییر و نوسازی اجتماعی خود را به حداکثر برساند - اروپا است. و نه هر اروپایی، بلکه اروپای فرآتلانتیک اتحادیه اروپا و ناتو در حال گسترش. چنان که در فصل 3 دیدیم، چنین اروپایی در حال شکل گیری است، و همچنین احتمالاً پیوند نزدیکی با آمریکا خواهد داشت. اگر بخواید از انزوای خطرناک ژئوپلیتیکی اجتناب کند، این همان اروپایی است که روسیه باید با آن ارتباط برقرار کند.»

در واقع، او می گوید گسترش اروپا به سمت شرق و نه فقط اروپا، بلکه ناتو. این یک طرح ایالات متحده بود، یک پروژه. و برژینسکی توضیح می دهد که چگونه روسیه هرگز با چین همسو نخواهد شد. غیر قابل تصور روسیه هرگز با ایران همسو نخواهد شد.

به گفته برژینسکی، روسیه مسلکی جز مسلک اروپایی ندارد. بنابراین، همانطور که اروپا به سمت شرق حرکت می کند، روسیه هیچ کاری نمی تواند در مورد آن انجام دهد. بنابراین، یک استراتژیست دیگر آمریکایی می گوید. آیا این سوال وجود دارد که چرا ما همیشه در جنگ هستیم؟ زیرا یک چیز در مورد آمریکا این است که ما همیشه "می دانیم" همتایان ما قرار است چه کاری انجام دهند، و همیشه اشتباه می کنیم! و یکی از دلایلی که ما همیشه اشتباه می کنیم این است که در تئوری بازی غیرهمکاری که استراتژیست های آمریکایی بازی می کنند، شما در واقع با طرف مقابل صحبت نمی کنید. شما فقط می دانید استراتژی طرف مقابل چیست. این فوق العاده است. در زمان بسیار صرفه جویی می کند. شما به سادگی به هیچ دیپلماسی نیاز ندارید..

استراتژی دریای سیاه

بنابراین، این پروژه از سال 94 به طور جدی آغاز شد و تا شاید دیروزی سال استمرار سیاست دولت داشتیم. (منظورم تماس تلفنی ترامپ و پوتین در 12 فوریه 2025 و اظهارات متوالی آن است.)

یک پروژه 30 ساله اوکراین و گرجستان کلیدهای این پروژه بودند. چرا؟ زیرا آمریکا هر آنچه را که می داند از انگلیسی ها آموخته است.

ما امپراتوری بریتانیا می هستیم. و آنچه امپراتوری بریتانیا در سال 1853 با آقای پالمستون فهمید، لرد پالمستون [به همراه ناپلئون سوم]، این بود که شما روسیه را در دریای سیاه محاصره کرده اید و دسترسی روسیه به مدیترانه شرقی را رد می کنید.

آنچه می‌بینید یک پروژه آمریکایی برای انجام همین کار در قرن بیست و یکم است. ایده ایالات متحده این بود که اوکراین، رومانی، بلغارستان، ترکیه و گرجستان همگی در ناتو حضور خواهند داشت که با مسدود کردن دریای سیاه و اساساً با خنثی کردن روسیه به عنوان یک قدرت محلی، روسیه را از هرگونه موقعیت بین‌المللی محروم می‌کند. برژینسکی در مورد این جغرافیا واضح است.

بعد از پالمستون و قبل از برژینسکی، البته هالفورد مکیندر در سال 1904 وجود داشت: «کسی که اروپای شرقی را اداره می‌کند، هارتلند را فرمان می‌دهد. چه کسی بر هارتلند حکمرانی می‌کند، جزیره جهان را فرمان می‌دهد. کسی که بر جهان حکمرانی می‌کند، جزیره‌ای به جهان فرمان می‌دهد.» (در سال 1919، مکیندر کتاب آرمان‌ها و واقعیت دموکراتیک را نوشت که بر اساس کار قبلی‌اش محور جغرافیایی تاریخ از سال 1904 بود.)

من روسای جمهور و/یا تیم‌های آنها را می‌شناسم. از کلینتون تا بوش جونیور و اوباما و ترامپ و باین هیچ چیز تغییر چندانی نکرده است. شاید گام به گام بدتر شدند.

با این از نظر من بدترین بود. شاید این هم به این دلیل است که او در چند سال گذشته استاد نبود. من این را جدی می‌گویم، نه به عنوان یک اظهار نظر رکیک. نظام سیاسی آمریکا یک سیستم تصویری است. این یک سیستم دستکاری رسانه‌ای هر روز است. این یک سیستم روابط عمومی است.

شما می‌توانید رئیس‌جمهوری داشته باشید که اساساً کار نمی‌کند و آن شخص را برای دو سال در قدرت داشته باشید و برای انتخاب مجدد شرکت کنید. یک چیز این است که او باید 90 دقیقه به تنهایی روی صحنه می‌ایستاد و این پایان کار بود. اگر آن اشکال نبود، او به کاندیداتوری خود ادامه می‌داد، چه بعد از ساعت 4 بعد از ظهر می‌خوابید یا نه. بنابراین، این واقعیت است. همه با آن همراهی می‌کنند. گفتن آنچه من می‌گویم بی‌ادبانه است زیرا ما در حال حاضر تقریباً در مورد هیچ چیز در این دنیا حقیقت را نمی‌گوییم.

بنابراین، این پروژه از سال 1990 ادامه یافت. بمباران بلغراد 78 روز متوالی در سال 1999 بخشی از این پروژه بود. تجزیه آن کشور زمانی که مرزها "مقدس" هستند، اینطور نیست؟ به جز کوزوو، یعنی مرزها مقدس هستند مگر زمانی که آمریکا آنها را تغییر دهد. تجزیه سودان یکی دیگر از پروژه‌های مرتبط ایالات متحده بود. شورش سودان جنوبی را در نظر بگیرید. آیا این فقط به این دلیل اتفاق افتاد که سودان جنوبی شورش کرد؟ یا باید C.I.A را به شما بدهم. کتاب بازی؟

اجازه دهید ما به عنوان بزرگسالان درک کنیم که این در مورد چیست. مبارزات نظامی پرهزینه است. آنها به تجهیزات، آموزش، کمپ‌های پایه، اطلاعات، امور مالی نیاز دارند. این حمایت از سوی قدرت‌های بزرگ می‌آید. این از شورش‌های محلی نمی‌

آید. سودان جنوبی سودان را در نبرد قبیله ای شکست نداد. شکست سودان یک پروژه ایالات متحده بود. من اغلب به نایروبی می رفتم و با ارتش یا سناتورهای ایالات متحده یا دیگرانی مواجه می شدم که «علاقه عمیق» به سیاست داخلی سودان داشتند. آن جنگ بخشی از بازی تک قطبی ایالات متحده بود.

سیاست خارجی ایالات متحده و گسترش ناتو



سخنرانی ساکس در پارلمان اروپا در 19 فوریه. (ویدئوی یوتیوب، مایکل فون در شولنبرگ).

و بنابراین، همانطور که می دانید، گسترش ناتو در سال 1999 با مجارستان، لهستان و جمهوری چک آغاز شد. روسیه به شدت از این موضوع ناراضی بود، اما این کشورها هنوز از مرز روسیه دور بودند. روسیه اعتراض کرد، اما، البته، فایده ای نداشت. سپس جورج بوش پسر به قدرت رسید. وقتی 11 سپتامبر اتفاق افتاد، رئیس جمهور پوتین تمام حمایت خود را از ایالات متحده متعهد کرد و سپس ایالات متحده در حدود 20 سپتامبر 2001 تصمیم گرفت که هفت جنگ را در پنج سال به راه بیندازد!

می‌توانید به صحبت‌های ژنرال وسلی کلارک در این مورد گوش دهید. (نگاه کنید به کلارک، در سال 2011، در مورد دموکراسی اکنون!؛ جایی که یک مقام پنتاگون به او گفت: "ما در پنج سال به دولت های هفت کشور حمله خواهیم کرد و آنها را نابود خواهیم کرد - از عراق شروع می‌کنیم، و سپس به سوریه، لبنان، لیبی، سومالی، سودان و ایران می‌رویم."

کلارک فرمانده عالی ناتو در سال 1999 بود. او در حدود 20 سپتامبر 2001 به پنتاگون رفت. کاغذی به او تحویل داده شد که چشم انداز هفت جنگ انتخابی ایالات متحده را توضیح می‌داد. اینها در واقع جنگهای نتانیاها بود.

طرح دولت ایالات متحده تا حدی پاکسازی [برکناری] متحدان قدیمی شوروی و تا حدودی بیرون کشیدن حامیان حماس و حزب الله بود.

ایده نتانیاها این بود و هست که در تمام فلسطین قبل از 1948، متشکریم، یک کشور وجود خواهد داشت. بله، فقط یک ایالت. اسرائیل خواهد بود. اسرائیل تمام قلمرو از رود اردن تا دریای مدیترانه را کنترل خواهد کرد.

و اگر کسی مخالفت کند او را سرنگون می‌کنیم. خوب، نه اسرائیل، بلکه به طور خاص دوست ما، ایالات متحده.

این سیاست ایالات متحده تا امروز صبح بوده است. نمی‌دانیم تغییر خواهد کرد یا خیر. اکنون تنها چروک این است که شاید ایالات متحده به جای اینکه اسرائیل مالک غزه شود، «مالک غزه» [به گفته رئیس جمهور ترامپ] باشد.

ایده نتانیاها حداقل 25 سال است که مطرح شده است. این به سندی به نام «شکست پاک» برمی‌گردد که نتانیاها و تیم سیاسی آمریکایی‌اش در سال 1996 برای پایان دادن به ایده راه‌حل دو دولتی گرد هم آوردند. شما همچنین می‌توانید آن سند را به صورت آنلاین پیدا کنید.

(در سال 1996، نتانیاها و مشاوران آمریکایی‌اش سند «شکست پاک: استراتژی جدید برای تأمین امنیت قلمرو» را با مؤسسه مطالعات استراتژیک و سیاسی پیشرفته منتشر کردند. این استراتژی جدید «شکست پاک» از اسرائیل می‌خواست چارچوب «سرزمین در برابر صلح» را رد کند. این به طور مؤثری از مبادله سرزمین های اسرائیل در منطقه به جای فلسطین حمایت نمی‌کرد.

در عوض، اسرائیل به سیاست اشغالگری خود تا تأمین «صلح در برابر صلح» ادامه می‌دهد، با تغییر شکل‌دهی در خاورمیانه به میل خود. بنابراین، اینها پروژه های بلندمدت

ایالات متحده هستند. این اشتباه است که بپرسیم: «آیا این کلینتون است؟ آیا بوش است؟ آیا اوباما است؟» این راهی خسته کننده برای نگاه کردن به سیاست آمریکا، به عنوان یک بازی روزمره یا سال به سال است. اما سیاست آمریکا اینطور نیست.

پس از سال 1999، دور بعدی گسترش ناتو در سال 2004 با هفت کشور دیگر آغاز شد: سه کشور بالتیک، رومانی، بلغارستان، اسلوانی و اسلواکی. در این مرحله، روسیه بسیار ناراحت بود. این موج دوم گسترش ناتو نقض کامل نظم پس از جنگ بود که در زمان اتحاد مجدد آلمان توافق شد. اساساً این یک ترفند یا انحراف ایالات متحده از توافق همکاری با روسیه بود.

همانطور که همه به یاد دارند، از آنجایی که ما هفته گذشته کنفرانس امنیتی مونیخ را داشتیم، رئیس جمهور پوتین در سال 2007 به MSC رفت و گفت: "بس کن، بس است." البته آمریکا گوش نکرد



کنفرانس امنیتی مونیخ در سال 2007 (Kremlin.ru, Wikimedia Commons, CC BY 4.0 addressing 0)

در سال 2008، ایالات متحده پروژه دیرینه اروپا برای گسترش ناتو به اوکراین و گرجستان را به گلوی اروپا بست. این یک پروژه بلند مدت است. من به آقای ساکاشویلی در شهر نیویورک در بهار 2008، زمانی که در شورای روابط خارجی سخنرانی می کرد، گوش دادم. او به ما گفت که گرجستان در قلب اروپا قرار دارد و به همین دلیل به

ناتو خواهد پیوست بیرون آمدم و به همسرم زنگ زدم و گفتم: این مرد دیوانه است. او کشورش را منفجر خواهد کرد.

« یک ماه بعد جنگی بین روسیه و گرجستان در گرفت که در آن گرجستان شکست خورد. وقایع اخیر در تفلیس باز هم برای گرجستان مفید نیست، زیرا نمایندگان شما برای تظاهرات به آنجا رفته اند. این گرجستان را نجات نمی دهد. که گرجستان را نابود می کند، کاملاً ویران می شود. »

در سال 2008، همانطور که همه می دانند، C.I.A سابق ما بکارگردان ویلیام برنز که در آن زمان سفیر ایالات متحده در روسیه بود، یک تلگراف دیپلماتیک طولانی را به کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه فرستاد که با عنوان معروف "Nyet" به معنای "Nyet" بود. پیام برنز این بود که گسترش ناتو با مخالفت کل طبقه سیاسی روسیه و نه فقط رئیس جمهور پوتین روبرو شد.

ما در مورد کابل فقط از جولیان آسانژ می دانیم. باور کنید، این روزها دولت ما یا روزنامه های پیشرو ما حتی یک کلمه در این مورد به مردم آمریکا گفته نمی شود. بنابراین، ما باید از جولیان آسانژ برای یادداشت تشکر کنیم که می توانیم آن را با جزئیات بخوانیم

همانطور که می دانید، ویکتور یانوکوویچ در سال 2010 در سکوی بی طرفی اوکراین به عنوان رئیس جمهور اوکراین انتخاب شد. روسیه به هیچ وجه منافع یا طرحی در اوکراین نداشت. من می دانم. من در این سال ها بی وقفه آنجا بودم. آنچه روسیه در سال 2010 در حال مذاکره بود، اجاره 25 ساله تا سال 2042 برای پایگاه دریایی سواستوپل بود. همین است. هیچ درخواستی از روسیه برای کریمه یا دونباس وجود نداشت. اصلاً همچنین چیزی نیست این ایده که پوتین در حال بازسازی امپراتوری روسیه است یک تبلیغات کودکانه است.

ببخشید اگر کسی تاریخ روز و سال به سال را بداند، این چیزهای کودکانه است. با این حال به نظر می رسد که چیزهای کودکانه بهتر از چیزهای بزرگسالان کار می کنند. بنابراین، قبل از کودتای 2014 [در اوکراین] به هیچ وجه درخواست ارضی وجود نداشت. با این حال، ایالات متحده تصمیم گرفت که یانوکوویچ باید سرنگون شود، زیرا او طرفدار بی طرفی و مخالفت با گسترش ناتو بود. به آن عملیات تغییر رژیم می گویند.

از سال 1947 تاکنون حدود صد عملیات تغییر رژیم توسط ایالات متحده انجام شده است که بسیاری از آنها در کشورهای شما [با نمایندگان پارلمان اروپا صحبت می کنند] و بسیاری در سراسر جهان.

(لیندسی اورورک، دانشمند علوم سیاسی، 64 عملیات مخفیانه تغییر رژیم ایالات متحده را بین سال‌های 1947 و 1989 مستند کرد و به این نتیجه رسید که «عملیات تغییر رژیم، به‌ویژه آن‌هایی که به صورت مخفیانه انجام می‌شوند، اغلب منجر به بی‌ثباتی طولانی‌مدت، جنگ‌های داخلی و بحران‌های بشردوستانه در مناطق آسیب‌دیده شده است.» تغییر رژیم: جنگ سرد مخفی آمریکا پس از سال 1989، شواهد زیادی از دخالت سیا در سوریه، لیبی، اوکراین، ونزوئلا و بسیاری از کشورهای دیگر وجود دارد.

این چیزی است که C.I.A. برای امرار معاش می‌کند لطفاً آن را بدانید. این یک نوع سیاست خارجی بسیار غیرعادی است. در دولت آمریکا، اگر طرف مقابل را دوست ندارید، با آنها مذاکره نمی‌کنید، ترجیحاً پنهانی سعی می‌کنید آنها را سرنگون کنید. اگر پنهان کار نمی‌کند، شما آن را آشکارا انجام می‌دهید. شما همیشه می‌گویید تقصیر ما نیست. آنها متجاوز هستند آنها طرف مقابل هستند

آنها "هیتلر" هستند. که هر دو یا سه سال یکبار مطرح می‌شود. چه صدام حسین باشد، چه بشار اسد [رئیس جمهور مخلوع سوریه]، چه پوتین، این بسیار راحت است. این تنها توضیحی است که در سیاست خارجی به مردم آمریکا داده شده است. خوب، ما با مونیخ 1938 روبرو هستیم. ما نمی‌توانیم با طرف مقابل صحبت کنیم. آنها دشمنان شرور و سرسختی هستند. این تنها مدل سیاست خارجی است که ما از دولت و رسانه‌های جمعی خود می‌شنویم. رسانه‌های جمعی آن را به طور کامل تکرار می‌کنند زیرا کاملاً توسط دولت ایالات متحده تحت کنترل است.

انقلاب میدان و پیامدهای



8 اکتبر 2014: جفری پیات سفیر ایالات متحده در اوکراین و ویکتوریا نولند دستیار وزیر خارجه ایالات متحده در یک پایگاه خدمات مرزی دولتی اوکراین در کیف (سفارت ایالات متحده در کیف، فلیکر)

اکنون در سال 2014، ایالات متحده فعالانه برای سرنگونی یانوکوویچ تلاش کرد. همه از تماس تلفنی که توسط همکار دانشگاه کلمبیا، ویکتوریا نولند، و سفیر ایالات متحده، جفری پیات، شنود شده بود، می‌دانند. شما شواهد بهتری دریافت نمی‌کنید. روس‌ها تماس او را شنود کردند و آن را در اینترنت قرار دادند.

جذاب است با انجام این کار، همه آنها در دولت بایدن ارتقا یافتند. این کار است. وقتی میدان رخ داد، خیلی زود با من تماس گرفتند. پروفیسور ساکس، نخست وزیر جدید اوکراین مایل است شما را ببیند تا درباره بحران اقتصادی صحبت کنید. بنابراین، من به کیف پرواز کردم و در اطراف میدان پیاده شدم. و به من گفتند که چگونه ایالات متحده پول را برای همه مردم اطراف میدان، انقلاب «خودجوش» کرامت پرداخت کرده است.

خانم‌ها و آقایان، لطفاً چگونه این همه رسانه اوکراینی ناگهان در زمان میدان ظاهر شدند؟ این همه سازمان از کجا آمده است؟ این همه اتوبوس از کجا آمده اند؟ این همه آدم از کجا آمده اند؟ شوخی می‌کنی؟ این یک تلاش سازمان یافته است. و این راز نیست، به جز برای شهروندان اروپا و ایالات متحده. همه آن را کاملاً واضح درک می‌کنند.

سپس پس از کودتا، قراردادهای مینسک، به ویژه مینسک 2، که اتفاقاً از خودمختاری تیروول جنوبی برای آلمانی‌های قومی در ایتالیا الگوبرداری شد، به وجود آمد. بلژیکی‌ها

نیز می‌توانند به خوبی با *Minsk II* ارتباط برقرار کنند، زیرا خواستار استقلال و حقوق زبانی روس‌زبانان شرق اوکراین شد. مینسک دوم به اتفاق آرا توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد حمایت شد. (موافقتنامه مینسک 2 توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد از طریق قطعنامه 2202 تأیید شد که به اتفاق آرا در 17 فوریه 2015 تصویب شد.)

با این حال ایالات متحده و اوکراین تصمیم گرفتند که این قانون اجرا نشود. آلمان و فرانسه، ضامن روند نرماندی نیز اجازه دادند که نادیده گرفته شود. این اخراج مینسک 2 یکی دیگر از اقدامات مستقیم تک قطبی آمریکا با اروپا بود که طبق معمول نقش فرعی کاملاً بی‌فایده ایفا می‌کرد اگرچه ضامن توافق بود.



در حال مذاکره درباره توافقنامه مینسک در قالب نرماندی در پاریس در 9 دسامبر 2019، (CC BY 4.0، Wikimedia Commons، Kremlin.ru)

قسمت دوم این مقاله در آینده ای نه چندان دور

----- با تقدیم احترامات «2025-03-04»